

پیدایش و عملکرد تصوف

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی*

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی (متولد ۱۳۴۲) پس از ورود به دانشگاه، به تحصیل در حوزه گرایش یافت و تحصیلات حوزوی خود را در رشته فقه و اصول تا درس خارج و در رشته فلسفه و عرفان و کلام تا سطوح عالی گذراند. ایشان تحصیلات دانشگاهی خود را تا مقطع دکترای فلسفه تطبیقی ادامه داد. وی علاوه بر پژوهش و تدریس در علوم عقلی، مدیریت مراکز پژوهشی و علمی متعددی را برعهده داشته است که از جمله آن‌ها ریاست پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشگاه کلام اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و بنیاد فرهنگی امامت بوده است.

مجله پاسخ: ضمن تشکر از حضرت‌عالی که قبول زحمت فرمودید و به مجله پاسخ وقت مصاحبه دادید. یکی از سؤالاتی که خیلی مهم بوده و با توجه به مسائل اخیر، جا دارد که مقداری بیشتر به آن پرداخته شود، بحث عرفان و تصوف یا بهتر بگوییم عرفا یا صوفی‌ها می‌باشد. البته قبل از ورود به بحث، توضیح مختصری درباره این که تصوف با عرفان یا صوفی با عارف چه تفاوتی می‌تواند داشته باشد را بیان بفرمایید.

♦ با تشکر از شما و نشریه پاسخ که پیگیر تبیین و تحلیل این موضوع هستید. در مورد جریان تصوف باید گفت که این گروه، یک جریان دیرپا و کهن است و سابقه آن به همان سده‌های نخستین شکل‌گیری تمدن اسلامی برمی‌گردد. البته کلمه عرفان، اصطلاحی است بسیار جدید و چنان سابقه‌ای در تاریخ ما ندارد. از دوره‌های متأخر است که به تدریج واژه عرفان در ادبیات ما وارد شده و نزدیک به واژه تصوف استفاده می‌شود؛ گاهی اوقات همراه با تصوف به کار می‌رود و گاهی اوقات این دو تا را از همدیگر تفکیک می‌کنند.

در مورد تصوف به عنوان یک جریان فکری و اجتماعی، باید بگوئیم که این جریان



از دو ریشه اصلی سرچشمه می‌گیرد، بخشی از میراث صوفیه، برخاسته از منابع و مبانی معنوی و عرفانی اسلام و قرآن است و هیچ تردیدی نیست که قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مشحون از ابعاد معنوی و ویژگی‌هایی است که ما می‌توانیم از آن به‌عنوان عرفان یاد کنیم، و گاهی اوقات تعبیر اخلاق هم به جای عرفان استفاده می‌شود. صرف‌نظر از واژه‌ها و تعابیر، بُعد روحی و معنوی و ارتباط عمیق با خداوند متعال و سلوک قلبی و فطری در فرهنگ و منابع اسلامی و شیعی ریشه‌ای عمیق و گسترده دارد.

اما ریشه اصلی تصوف به جهان خارج برمی‌گردد، هیچ تردیدی نیست که اندیشه تصوف و مرام و مسلک این فرقه که از قرن دوم به ظهور می‌رسد در بیرون از فرهنگ اسلامی ریشه دارد.

در این‌که آیا این ریشه‌ها به جهان شرق برمی‌گردد و گرایش‌هایی از آیین بودا سرآغاز این افکار هستند یا این‌که از غرب وارد می‌شود و از حوزه عرفان و معنویت مسیحی به جهان اسلام وارد می‌شود، در این باب اختلاف است. اعتقاد ما این است که این هر دو عامل که در نهایت ریشه در یک نوع باطن‌گرایی در سده‌های پیش از اسلام دارد، در شکل‌گیری تصوف نقش دارد.

پس آن چیزی که ما در تاریخ به نام تصوف می‌شناسیم در آغاز مشحونی از معارف درون دینی و تأثیراتی است که از بیرون به تمدن اسلامی آمده است اما آنچه اهمیتش از شکل‌گیری تصوف مهم‌تر است تحولاتی است که این جریان در دوره‌های مختلف پیدا کرده و در گروه‌های مذهبی مختلف نفوذ کرده و در هر گروه مذهبی هم ویژگی‌ها و خصوصیات خودش را داشته است. بنابراین وقتی ما از تصوف، سخن می‌گوئیم باید توجه کنیم که تصوف یک هسته دارد و یک پیرامون و خصوصیتی که ممکن است در هر محیطی به یک شکلی درآمده باشد.

واژه عرفان، همان‌طور که اشاره شد که بسیار متأخر است و در اصطلاح غربی از آن با عنوان «Mysticism» یاد می‌کنند، به معنای هرگونه حالت معنوی و روحانی است که خارج از تجربه‌های عادی برای انسان به دست می‌آید. به تعبیر دیگر، عرفان یک تجربه معرفتی فراعادی یا خارق‌العاده انسان است که در بعضی از انسان‌ها به

صورت شدید ظاهر می‌شود و در بعضی از انسان‌ها خیلی عادی و ضعیف است. از این حالت به‌عنوان عرفان یاد می‌شود و در همه فرهنگ‌ها هم این واژه وجود دارد، اما تصوف به‌خصوص به فرقه‌هایی در محیط جامعه مسلمانان مربوط است که دارای اندیشه و آیین‌های خاصی هستند.

از این رو، امروزه وقتی که اصطلاح عرفان مطرح می‌شود بعد از آن آورده می‌شود که این عرفان اسلامی یا عرفان مسیحی یا عرفان هندو است؛ اما وقتی سخن از تصوف گفته می‌شود دیگر تصوف اضافه نمی‌خواهد، تصوف یعنی همان نوع خاص از عرفانی که در جهان اسلام به وجود آمد و فرقه‌های مختلفی را ایجاد کرد، اندیشه خاصی را پدید آورد و در نهایت در گروه‌های شیعه و سنی نمودهای مشخص پیدا کرد. شهید مطهری رحمته‌الله بین عرفان و تصوف یک تفاوتی می‌گذارد که البته می‌تواند درست باشد اما چندان دقیق نیست؛ ایشان می‌فرمایند: «اگر به بعد مسلکی و آدابی صوفیان توجه کنیم و آن‌ها را به عنوان یک گروه اجتماعی تلقی کنیم، به آن‌ها صوفی می‌گوییم و اگر به عقائد آن‌ها توجه کنیم می‌توانیم به آن‌ها عرفان بگوییم.» این را می‌شود قبول کرد، اما باید توجه داشت که وقتی در اینجا سخن از عرفان می‌گوئیم منظور عرفان به معنای عام نیست، بلکه همان اعتقادات و اندیشه‌هایی مراد است که در فرقه‌های صوفیانه ظهور پیدا کرده است.

مجله پاسخ: گرچه به تفاوت عرفان با تصوف اشاره فرمودید و همچنین تقدیم و تأخیر زمانی هر کدام را نیز اشاره کردید؛ اما بفرمایید که عرفان یا تصوف از چه قرنی به وجود آمده؛ و آیا تصوف در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده یا از زمان ائمه علیهم‌السلام شروع شده؟

♦ بی‌گمان در قرن اول هجری، ما هیچ نشانه‌ای از وجود تصوف و شخصیت‌های صوفی نداریم؛ نه از ادبیات صوفیانه خبری است نه نامی از تصوف وجود دارد، چه در قالب فردی و چه در قالب فرقه‌ای.

ما در قرن اول هیچ شکلی از تصوف را نداریم، تصوف کم‌کم از قرن دوم آشکار می‌شود و شخصیت‌هایی نام صوفی به خودشان می‌گذارند. اما اگر بخواهیم به تصوف به‌عنوان یک جریان عمومی نگاه کنیم، باید بگوییم که تصوف به اوائل قرن سوم باز می‌گردد؛ از اینجا است که کسانی واقعاً به‌عنوان صوفی در جهان اسلام پدید می‌آیند و





دارای آداب و آیین خاصی هستند و زندگی اجتماعی ویژه‌ای دارند. کسانی برای این که برای تصوف ریشه‌هایی را در اسلام پیدا بکنند می‌گویند که تصوف ریشه‌اش به «زهد» برمی‌گردد و زهد هم در جهان اسلام از همان قرن اول وجود داشته است! در پاسخ می‌گوئیم که اولاً این ریشه‌یابی درست نیست؛ هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که آن زهد اسلامی که عالمان، فقیهان و محدثان بدان آراسته بودند و از غوغای روزگار، خودشان را جدا می‌کردند و سعی داشتند از مطامع دنیا کمتر استفاده کنند؛ یکی باشد بلکه برعکس این ویژگی با آن چیزی که ما به‌عنوان تصوف از آن یاد می‌کنیم کاملاً متمایز است. هیچ کدام از آداب صوفیان در بین زاهدان قرن اول و دوم دیده نمی‌شود؛ اندیشه‌هایی که صوفیان قرن سوم و چهارم بدان باور داشتند - چه در باب توحید چه در باب حقیقت انسان یا جهان آخرت - هیچ کدام از این‌ها در بین زاهدان نخستین وجود ندارد. از این رو ما معتقدیم که این پیوند زنی میان تصوف و زهد یک نوع شبیه‌سازی است برای این که نشان بدهند که تصوف ریشه‌ای در دوران کهن دارد. وانگهی آنچه که ما از سیره رسول اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام سراغ داریم این است که آن بزرگواران حتی با همین زهد نخستین هم به تقابل برخاستند؛ داستان عثمان بن مضعون معروف است که پیامبر اکرم ﷺ در مقابل او چه موضعی داشتند و نیز موضع امام صادق علیه‌السلام در مقابل سفیان ثوری و امثال آن نیز در تاریخ معروف است.

اهل بیت علیهم‌السلام در طول زندگی خودشان نه به آن مفهوم زاهدانه زیستند که بخواهند از دنیا دوری کنند و از مردم کناره‌گیری کنند و پشمینه‌پوشی و خشن‌پوشی کنند و نه یاران خویش را به آداب و آیین‌های صوفیانه دعوت کردند بلکه هر موقع هم که دیدند کسانی به این شکل دارند زندگی می‌کنند آن‌ها را نهی کردند. پس ما به‌طور صریح باید بگوییم که تصوف مُصطلح در واقع آغازی از حدود قرن سوم دارد. اما واژه عرفان شاید از حدود قرن هفتم یا هشتم وارد جهان اسلام شده و به فرقه‌های متصوفه معروف هم واژه عرفان اطلاق نشده است. اولین کاربردهای واژه عرفان در سده‌های اخیر مربوط به حوزه عرفان نظری است؛ یعنی از زمانی که

ابن عربی و شارحان او در صدد برآمدن مبانی نظری تصوف را توضیح دهند و تصوف از قالب یک حرکت سلوکی و اجتماعی به صورت یک فلسفه و نظام موقتی درآمد، کم کم واژه عرفان هم معروف گشت. واقعیت این است که اگر بخواهیم به دقت سخن بگوییم اطلاق واژه عرفان به این حوزه‌ای که ما داریم صحبت می‌کنیم، رواجش شاید بیش از یک یا دو قرن سابقه تاریخی ندارد.

مجله پاسخ: با این فرمایش شما آیا نظر شهید مطهری رحمته الله علیه بیش تر تقویت نمی‌شود که اصطلاح عرفان به مقوله عرفان نظری اشاره دارد و اصطلاح تصوف بیش تر به عرفان عملی؟

♦ این برداشت در نگاه اول می‌تواند درست باشد اما مشکل این است که واژه عرفان به دلیل اینکه بسیار نوپدید است ما نمی‌توانیم سابقه تاریخی‌اش را بررسی کنیم؛ واقع این است که در دوره‌های کهن، تنها واژه تصوف وجود داشته و به حوزه‌های عملی و اندیشه‌ای آن، همان واژه به کار می‌رفته است و در دوره اخیر است که کم کم برای عرفان نظری، واژه عرفان اطلاق شده است.

بنابراین بهتر است از همان اصطلاحات واقعی استفاده کنیم، یعنی به جریان‌ها و فرقه‌هایی که از گذشته تاکنون حضور داشته‌اند یا به آداب و اندیشه‌های خاص معروف بوده‌اند، نام تصوف بگذاریم و از عرفان تنها به عنوان یک دانش نظری یاد کنیم.

مجله پاسخ: سؤال دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که تقسیم تصوف به تصوف شیعه یا تصوف اهل سنت درست است؟ اصلاً چنین تفکیکی وجود دارد یا نه؟ نظر اسلام درباره تصوف چیست؟

♦ چنان که گفتیم، اگر تصوف را به عنوان یک جریان فرقه‌ای که دارای سلوک و آداب خاصی است، در نظر بگیریم - که این آداب و سلوک جزء جدایی‌ناپذیر تصوف در تاریخ بوده است - بی‌گمان اسلام اصیل با تصوف میانه‌ای ندارد. شاهدش این است که نه در سیره انبیاء الهی و نه در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام چنین ویژگی‌ها و آدابی وجود ندارد، اهل بیت علیهم السلام چنین دعوتی را نه به خواص و نه به عوام نکردند که آن‌ها از این سلوک یا از این گونه سخت‌گیری بر خود داشته باشند و حتی ادبیات صوفیانه اساساً در متون نخستین ما وجود نداشته است.





البته پاره‌ای از صوفیان تلاش کردند مفاهیم و معارف خودشان را با واژه‌های موجود در قرآن و سنت تعبیر کنند اما استفاده از تعبیر قرآنی، معنایش این نیست که درون مایه‌های معنایی قرآن و روایات هم لزوماً در تصوف فرقه‌ای، وجود دارد. پس اگر تصوف، نحله‌ها و فرقه‌هایی است که دارای آداب و سلوک رفتاری و باطنی هستند و ادعاهایی چون «وصل» و «فنا» و «مقام انسان کامل» دارند آن هم با تسلیم در برابر قطب و پیر و استناد به سلسله‌ها و حلقه‌ها، واقعیت آن است که چیزی به این مضمون در آیات و روایات نداریم؛ بلکه در منابع و حیانی، معارف بسیار بلندتر و عمیق‌تری داریم که هم در بیدارسازی فطرت و قلب انسان مؤثر است و هم عقلی و خرد آدمی را سیراب و روشن می‌سازد.

متأسفانه گروهی به دلیل ناآشنائی با حقائق بلند معنوی اسلام، به جاذبه‌های ظاهری و سطحی تصوف گرفتار می‌شوند و در یک فضای احساسی و شاعرانه، به دعاوی تصوف تن می‌دهند. البته این بدان معنا نیست که هر آنچه صوفیان در تاریخ گفته‌اند، از اساس باطل و مردود باشد اما در یک نگاه کلی، رویکرد اصلی و جریان عمومی تصوف با معارف و فرهنگ اسلام سازگاری ندارد.

البته به نظر بنده، باید داوری نسبت به تصوف یک داوری دقیق و علمی باشد و توجه داشته باشیم که در چه بُعدی سخن می‌گوئیم؛ به جای داوری خیلی کلی در مورد همه هویت تصوف یا همه فرقه‌های تصوف یا همه دوره‌هایی که تصوف پشت سر گذاشته، به نظر می‌رسد باید به صورت دقیق به مواضع آن‌ها و اندیشه‌های آن‌ها توجه کنیم و نشان بدهیم که کدامین اصول و مبانی و یا مؤلفه‌ای اعتقادی و عملی آن‌ها باطل است.

مجله پاسخ: آیا فرقی بین تصوف شیعه با تصوف سنی هم وجود دارد؟ یعنی می‌توانیم بین این دو تفکیکی قائل بشویم؟

♦ بی‌گمان باید میان انواع فرقه‌ها و گرایش‌های صوفیان تفکیک قائل شد همین‌طور در تصوف شیعی در دوره‌های مختلفش و تصوف سنی در مناطق و دوره‌های مختلف آن، باید فرق گذاشت. در این مجال و در حد این گفتگو، اگر بخواهیم یک داوری انجام بدهیم، باید بگوییم اولاً تصوف در شیعه تقریباً از قرن هفتم

یا هشتم ظهور پیدا کرد و ما پیش از آن، هیچ نشانی از وجود تصوف در فرهنگ و جهان تشیع نداریم، نه به عنوان یک جریان اجتماعی و نه به عنوان یک فرقه شعائری و آدابی.

از حدود قرن ششم کم کم ظهور گروه‌هایی از شیعیان را شاهدیم که یا در قالب فرقه‌ای و یا در قالب شخصیت‌هایی به ترویج یا عمل به آداب صوفیانه می‌پردازند. از آن پس، موج تصوف وارد جامعه و بدنه عوام شیعه شده و به تدریج علمای شیعه با برجسته کردن بخش‌های معنویت‌گرای درست اسلامی و شیعی، تلاش می‌کنند که این گروه‌های شیعه که غالباً سابقه سنی هم دارند، این‌ها را به سمت آن معنویت اسلامی وارد کنند و آن‌ها را به یک نوعی، تغذیه فکری کنند؛ یعنی از حال و هوای معنوی و عرفانی این مجموعه‌ها بهره‌برداری می‌کنند و با ارائه پاره‌ای از معارف اصیل عرفانی، آن‌ها را هدایت کند. این است که در بین علمای شیعه - از قرن حدود هفتم و هشتم تا دوره صفویه - بزرگانی هستند که در لابه‌لای آثارشان از سخنان متصوفان یاد می‌کنند، و از معنویت‌گرایی آن‌ها تمجید می‌کنند. قرائن تاریخی نشان می‌دهد که این عالمان در کار خود هم موفق بوده‌اند و در نتیجه همین تلاش‌ها است که بسیاری از این گروه‌های فرقه‌ای پراکنده، به تدریج به تشیع راستین جذب می‌شوند.

از این رو، در دوره سوم - که از پایان عصر صفویه آغاز می‌شود - به همت بزرگان ما در مدرسه اصفهان تقریباً جریان‌های صوفیانه شیعه غالباً جذب فرهنگ اصیل شیعی می‌شوند و تنها گروه‌های بسیار محدودی باقی می‌مانند که هنوز در قالب فرقه‌ای به حیات خود ادامه می‌دهند. از آن پس شما می‌بینید که بین علمای شیعه و این گروه‌های اندک فرقه‌ای هم کاملاً فاصله وجود دارد، چراکه در واقع اتمام حجت بر آن‌ها شده و آن‌ها معارف شیعی را نپذیرفته‌اند و هنوز اصرار دارند در قالب فرقه‌ای بمانند.

بعد از دوره صفویه، بین خط علمای شیعه و فرقه‌های صوفیانه شیعی مرز کاملاً آشکاری در آداب و هویت اجتماعی وجود دارد البته همین واگرایی آن‌ها از محیط شیعی و از دامن عالمان شیعه سبب شد که هم انحرافات اخلاقی و فرهنگی و هم انحرافات سیاسی در بین این فرقه‌ها رواج یابد.





پس به طور خلاصه، تصوف در جامعه تشیع سه دوره مختلف دارد: دوره آغاز هیچ ارتباطی با تشیع ندارد، در دوران میانه، برخی علمای شیعه نوعی همراهی با نگاه صوفیانه نشان می‌دهند برای جذب آن‌ها؛ در دوره سوم که از اواخر عصر صفویه آغاز می‌شود، کاملاً یک فاصله عمیق بین فرقه‌های صوفیانه شیعه و علمای شیعه رخ می‌دهد.

اما از آن سو در مورد تصوف سنی، باید گفت که تصوف از همان سده‌های نخستین، در دامن علمای اهل سنت قرار گرفت؛ بزرگان صوفی در دوران اولیه غالباً از عالمان اهل سنت بودند اگر از بعضی از شخصیت‌های اولی و افراطی صوفی بگذریم در آن دوره‌های اول بسیاری از بزرگان صوفی در محیط و فکر سنی رشد می‌کنند و با فکر سنی اهل حدیثی، که امروز از آن‌ها به سلفی یاد می‌کنیم، پیوند می‌خورد.

به دلیل پیوندی که میان تصوف و تسنن وجود داشت، تصوف سنی از آغاز و با نوعی دین‌گرایی و تمایل به آداب فقهی سنی در آن پدید آمد البته در بین فرقه‌های سنی همواره گروه‌های انحرافی و افراطی بودند که اصطلاحاً به آن‌ها تصوف «اهل سکر» می‌گویند؛ اینها به قیود دینی و معارف اسلامی پایبندی ندارند و به قول خودشان شطح‌هایی می‌گویند که نه تنها با شریعت و دین ناسازگار است بلکه حتی با عقل و دیدگاه‌های کلامی و فلسفی هم در تضاد می‌افتد. شریعت‌گریزی، کرامت‌تراشی، خرافه‌گرایی و علم‌ستیزی در بین این جماعت صوفیان سنی فراوان دیده می‌شود - البته این فرقه‌های صوفیانه از آغاز تاکنون وجود داشته و در بین مسلمانان تأثیرات نابهنجاری را به جای گذاشته‌اند. اما از این‌ها که بگذریم جریان‌هایی از تصوف بودند که در محیط علمی سنی، رشد کردند و تلاش کردند بین فقه سنی و آداب تصوف پیوند بزنند و گروهی از فرقه‌های صوفیانه را به داخل محیط مسجد و معابد اسلامی فرا بخوانند.

این که می‌بینیم در طول تاریخ، برخی از صوفیان سنی جزء طبقات علما و محدثان هستند به همین دلیل است چراکه جریانی از تصوف سنی با مساجد و با علما و فقها ارتباط نزدیک داشته است مثلاً امروز می‌بینید شیخ الأزهر به صراحت خودش را صوفی می‌داند و بخش بزرگی از علمای الأزهر به صراحت می‌گویند صوفی هستند؛

آقای شیخ احمد طیب در یکی از کنفرانس‌ها به صراحت گفت: انا سنی صوفی اشعری، یعنی بین صوفی بودن و اشعری بودن هیچ‌گونه تضادی نمی‌بیند چرا؟ به دلیل این که گونه‌ای از تصوف در جهان اهل سنت پدید آمد که به تدریج به صورت متشرع و مقبول درآمد است.

از این جهت من جمع‌بندی کنم که نباید میان تاریخ ارتباط تصوف با تشیع و تاریخ تصوف با تسنن خلط کرد. در فرهنگ تشیع به دلیل غنای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مبارزه ایشان با ریشه‌های فکری تصوف، این آیین و اندیشه به جامعه شیعیان وارد نشد ولی به دلیل خلأ معارف معنوی و عقلی در جهان سنی، پدیده تصوف از همان آغاز به میان عالمان و عوام سنی راه یافت و در کنار فرقه‌های انحرافی صوفی، فرقه‌های سنی صوفی هم پرورش یافت که تا اندازه‌ای از آسیب آداب صوفیان بر کنار بود.

حاصل هم این است که امروز تصوف سنی در جامعه مؤمنان و عالمان دینی اهل سنت تا حدود زیادی مقبول است ولی شما کمتر می‌بینید که یک عالم دینی شیعی خودش را وابسته به یک فرقه صوفیانه بداند.

مجله پاسخ: سؤال دیگر درباره برخورد اهل بیت علیهم‌السلام با این جریان است، با افرادی که صوفی مسلک بودند برخوردشان چگونه بوده آیا با صوفی‌های تشیع برخورد کرده‌اند یا با تسنن هم بوده یا اصلاً فرقی نمی‌کرد چون هنوز تفکیکی وجود نداشت وقتی که روایت، صوفی و تصوف را نهی می‌کند آیا اعم از شیعه و سنی منظور است؟

♦ عرض کردم که در آن زمان ما اساساً هیچ شخصیت شیعی که بتوان آن را به معنای خاص صوفی دانست نه در بین اصحاب ائمه علیهم‌السلام وجود داشت و نه بین عالمان شیعه.

پس تقابل ائمه علیهم‌السلام با تصوف شیعی نیست بلکه با جریان عمومی صوفیانه‌ای است که تازه به میدان آمده است. ائمه علیهم‌السلام با جریان تند انحرافی و فرقه‌ای تصوف مواجهه صریح داشتند. حتی اگر ما هیچ مدرک تاریخی و مستند روایی نداشتیم که نشان بدهد که ائمه علیهم‌السلام مؤمنان شیعیان را از نزدیک شدن به صوفیان پرهیز داده‌اند و از حضور در





مجالس آنها نهی کرده‌اند، خود سیره اهل بیت علیهم‌السلام و سخنان آنها و نوع برخورد آنها با معنویت اسلامی نشان می‌دهد که یک تمایز آشکار میان سیره و سلیقه صوفیان با سیره و اندیشه‌های اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد. به عبارت دیگر می‌خواهیم بگوئیم ائمه علیهم‌السلام حتماً با جریان عمومی تصوف در دوران خودشان یک برخورد جدی داشتند.

روایات در این باب به صورت متعدد و متنوع وجود دارد، حالا گاهی اوقات به صورت صریح و گاهی اوقات به صورت غیرمستقیم برخورد کردند، گاهی اوقات با افرادی برخورد کردند که ادعای تصوف می‌کردند و گاهی اندیشه آنها را مورد نقادی قرار داده و گاهی اوقات اصلاً جامعه را پرهیز می‌دادند به این که اینها به‌عنوان یک جریان انحرافی خطرناک هستند.

پس برخورد ائمه علیهم‌السلام با جریان تصوف مشخص است اما آیا ائمه علیهم‌السلام با هرگونه گرایش معنوی در جهان اسلام هر چند نام صوفیانه می‌گرفت اما دارای این آداب و سلیقه‌های خاص نبود آیا با اینها هم به صورت جدی برخورد می‌کردند یا نوعی مماشات با این گروه‌ها داشتند؟ این چیزی است که از نظر تاریخی قابل بررسی و نیازمند تحقیقات جدیدی است.

تفسیر من از مجموعه سخنان و سیره ائمه علیهم‌السلام و سیره بزرگان شیعه این بوده است که این جریان‌ها را تا مادامی که امکان اصلاح دارند و تا جایی که می‌شود آنها را به دامن معنویت و معارف اسلامی برگرداند، آنها را نمی‌رانند بلکه سعی در هدایت آنها داشتند اما آنجایی که احساس می‌کردند که آنها پذیرش معارف حقه را ندارند بلکه دامی شده‌اند برای جذب جوانان یا مردم عوام شیعه، در آن صورت نه ائمه علیهم‌السلام در مقابل آنها سکوت کردند و نه علمای شیعه همراهی و همروی داشتند.

مجله پاسخ: با توجه به این نکاتی که فرمودید نظر فقهای شیعه در برخورد با این جریان و آداب و رسوم و عقایدشان چه بوده است؟

♦ یک نقطه مشترک در بین عالمان شیعه در مواجهه با تصوف وجود داشته است که یقیناً شاخص‌ها و اصول برجسته صوفیان چه در آداب، چه در سلوک عرفانی و چه در افکار، مورد تأیید عالمان شیعه نبوده است.

منظور از اصول و شاخص‌های صوفیانه، از جمله در حوزه آداب، این که حلقه‌های ذکر «جلی» و «خفی» تشکیل بدهند، یا اطاعت محض از قطب و پیر و یا آن چیزی که در باب نفی شریعت یا تسامح در مقابل شریعت می‌گفته‌اند و یا سماع و رقص و...؛ و یا در حوزه عقائد ادعای فنای حقیقی و رسیدن به مقام خدایی و تعمیم امامت و ادعای ولایت تکوینی و کرامت‌سازی و تأویل باطنی و ذوقی آیات و... همه این‌ها از اصولی است که عالمان شیعه در طول تاریخ با آن در تقابل بوده‌اند.

حتی امروزه هم علاقه‌مندان به عرفان نظری در بین علما و فضلالی ما، وقتی پای این‌گونه آداب و این‌گونه گرایش‌های فکری و فرقه‌ای باز می‌شود با آن مقابله می‌کنند مثلاً کتاب «کسر الأصنام الجاهلیه» از ملاصدرای شیرازی، با وجود آنکه می‌دانیم ملاصدرا از جمله گروه‌هایی هست که نسبت به پاره‌ای از عقاید صوفیان خوش‌بین است اما در این کتاب از اصول تصوف با عنوان «بت‌های جاهلیت» یاد می‌کند و به این عناصر و اصول صوفیانه می‌تازد و آن را نمی‌پذیرد.

از این اصول که بگذریم، از همان قرن‌های میانه در بین عالمان شیعه دو گروه وجود داشتند:

گروه اندکی از عالمان شیعه بودند که خوش‌بینانه نسبت به فرقه‌های صوفیانه نگاه می‌کردند و به منظور هدایت و جذب آن‌ها گاهی با آن‌ها در زبان یا در رفتار همراهی نشان می‌دادند، و غالب علمای شیعه که نگاه بدبینانه‌ای به جریان تصوف داشتند و بر این باور بوده‌اند که اصول و عناصر تصوف که گاه به ظاهر هم درست می‌نماید، اما ریشه‌های فاسد و فتنه‌انگیزی دارد. امروز هم این دو نگاه وجود دارد. بنابراین گذشته از اتفاق دانشمندان شیعه در مقابل ارکان و اصول تصوف فرقه‌ای، اگر بخواهیم به صورت کلی نگاه کنیم فضای عمومی تاریخ تشیع، تقابل جدی با هرگونه گرایش‌های صوفیانه است چه در حوزه اعتقادی و چه در حوزه آدابی اما همیشه یک گروه اقلیتی در طول قرن‌های گذشته بودند که احساس می‌کردند که پاره‌ای از مضامین صوفیانه می‌تواند تعریف و تفسیر درستی داشته باشد و از این جهت سعی می‌کردند به جای این که این را حمل بر معنای موردنظر آن‌ها بکنند یک تفسیر درست از آن‌ها ارائه بدهند و هم به لحاظ اجتماعی و فرهنگی معتقد بودند که تا آنجایی که ممکن هست باید این‌ها را جذب کرد و نگذاشت که از دامن تشیع خارج بشوند.





البته عرض کردم در طول دو قرن گذشته فرقه‌های صوفیانه شیعی به این دلیل که از تشیع فاصله گرفتند حتی از ناحیه خوش‌بینان به حوزه عرفان هم غالباً مورد انتقاد بودند.

مجله پاسخ: سؤال دیگر این‌که با توجه به گستره و توزیع جمعیتی که صوفی‌ها در جهان دارند، چه اهل تسنن چه اهل شیعہ، آیا دشمن از این فرقه‌ها جهت اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هم استفاده کرده است؟

♦ دشمنان اسلام همیشه از نقطه‌های ضعف و خلل در فرهنگ مسلمین به نفع منافع خودشان استفاده کرده‌اند و در بین تصوف با همه گرایش‌های همواره نقطه‌های ضعف وجود داشته و زمینه چنین تعاملی را ایجاد می‌کند اما نباید همه گروه‌های صوفیانه را با یک چوب راند و به آن‌ها به همین نگاه نگریست.

اگر بخواهم یک تقسیم‌بندی کلی بکنم این است که در جریان تسنن گروه‌های تصوف کمتر آسیب دیدند و کمتر آسیب رساندند و کمتر هم در بازی دشمنان اسلام همراهی کردند، دلیل عمده‌اش هم پایبندی نسبی آن‌ها به شریعت و مبانی اسلامی بود. البته تصوف سنی در موارد بسیاری به انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی کمک کرده و یا دست کم در مواجهه با عوامل ستیز با فرهنگ اسلامی هیچ کمکی نکرده است ولی گاه هم با ایجاد فضای معنوی در افراد، از سقوط و انحراف بیشتر مسلمان‌ها به دامن قدرت‌های سیاسی یا مکاتب مادی یا انحرافی جلوگیری کرده است.

برای مثال، یکی از مزایای تصوف متسنن در دوره معاصر، مقاومت در مقابل جریان‌های سلفی و فرقه وهابیت بوده است؛ بی‌تردید یک عامل مهم برای جلوگیری از نفوذ وهابیت در جهان سنی، فرقه‌هایی از اهل تصوف بوده‌اند که عرض کردم پایبندی‌های شرعی و فقهی دارند و این شبهات وهابیت (توسل و تبرک و توجه به اولیاءالله) را نمی‌پذیرند و یک سد بزرگ بود تا بخش بزرگی از مسلمانان طعمه جریان وهابیت نشوند.

البته در همین جا نیز باید توجه داشت که خود تصوف هم یک انحراف کوچک‌تر به حساب می‌آید.

اما در نقطه مقابل، آنچه ما در تاریخچه این چند قرن اخیر از گروه‌های صوفیان

شیعی می‌بینیم - نمی‌گوییم همه آن‌ها بلکه غالب آن‌ها - این است که به نوعی با حرکت‌های سیاسی دشمنان همراهی کردند و هر چند ناآگاهانه بازیچه دست آن‌ها شدند.

یکی از شواهدش این است که قبل از انقلاب اسلامی اکثر بزرگان این فرقه‌ها با دربار شاهنشاهی پیوند نزدیک داشتند و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم به خارج کشور پناه بردند و یا از همراهی با حرکت شیعیان کناره گرفتند.

اطلاعات رسمی نشان می‌دهد که این‌ها گاه حتی در محفل‌های علنی با شخصیت‌های سیاسی بیگانه ارتباط داشته‌اند، همچنین گزارش‌ها نشان می‌دهد که رهبران فرقه‌ها از مسائل شرعی و دینی بی‌خبرند و از آداب شرعی فاصله گرفتند و کاملاً جذب فرهنگ غربی شدند و با فسادهای تمدن مدرن همراهی می‌کنند.

این است که تصوف شیعی در طول دو قرن گذشته آسیب و زیانش برای جامعه شیعه بسیار بیشتر بوده است. یکی از زیان‌های بزرگ این‌ها که در دهه‌های اخیر بسیار مشهودتر است، این که از طریق همین ادبیات به ظاهر معنوی و با بهره‌گیری از فضای عاطفی برای جوان‌های شیعه که با فطرت پاک، آمادگی دارند معنویت اسلامی را بپذیرند، دامن پهن می‌کنند و آن‌ها را جذب مسیرهای فکری و رفتاری انحرافی می‌کنند. این‌ها گاهی اوقات از نام بزرگان ما هم به دروغ استفاده می‌کنند تا خودشان را مشروع جلوه بدهند و جوانان ما را جذب خودشان بکنند.

ارزیابی ما این است که فرقه‌های صوفیانه شیعی در اکثر مواضع و در اکثر دوره‌های تاریخی معاصر بیش از آن که به جبهه فرهنگ اسلامی و شیعی کمک کنند در واقع در سنگر مقابل ایستادند و ناآگاهانه یا آگاهانه، به اقتدار و یکپارچگی جامعه شیعی زیان رساندند.

صوفیان و تفکر تصوف در دوران معاصر نه تنها به تفرقه‌افکنی و جداسازی پاره‌ای از شیعیان از پیکره تشیع پرداخته بلکه با القاء باورهای بی‌بنیاد، در تزلزل اعتقادی و التزام عملی شیعیان سهم داشته و اسباب گسترش جامعه‌گریزی، خردستیزی و تحذیر فکری مؤمنان را فراهم ساخته است.

متأسفانه پدیده نامیمونی که در دهه‌های اخیر دیده می‌شود، پیوند نامیمون فرقه‌های





صوفیانه و یا تفکر تصوف با جریان‌های روشنفکری سکولار و الحادی است. هر چند ریشه‌های فکری و رویکردهای صوفیانه کم و بیش زمینه رشد اندیشه‌های دین‌گریز و شریعت‌ستیز را فراهم می‌کند و لاابالی‌گری را در انسان نهادینه می‌سازد، اما این‌که چگونه تصوف فرقه‌ای با عناصر خردستیز و خرافه‌پرور خود می‌تواند برای روشنفکران خردگرا و مدرن جذاب باشد، جای تردید جدی دارد.

مجله پاسخ: به‌عنوان آخرین سؤال، در حوادث اخیر (حوادث خیابان پاسداران تهران) شاهد بودیم یکی از این فرقه‌ها باعث ایجاد مشکلاتی شد که با درایت مردم و مسئولین خیلی زود جمع شد. به نظر شما چه عامل یا عواملی می‌تواند باعث بشود این جریانی که مدعی معنویت و وصال و فنای در خدا و امثال آن هستند، به راحتی حاضر به کشتن چندین نفر بشوند و باعث تخریب اموال عمومی گردند؟

♦ ما باید بین سران این فرقه‌ها و اشخاص خاصی که این مجموعه‌ها را اداره می‌کنند، با بدنه عامیانه یا احياناً برخی از جوانانی که از روی شور یا عواطف دینی به این‌ها جذب شده‌اند، تفکیک کنیم. در بدنه این گروه‌ها افرادی هستند که هم غیرت مذهبی و هم گرایش سیاسی مثبت دارند و دلسوز کشور و مصالح آن هستند، اما به دلیل تبلیغات سوء یا باورهای نادرست به این گروه‌ها گرایش پیدا کرده‌اند و یا حتی به دلیل نسبت‌های فامیلی و رفاقتی که با این فرقه‌ها داشتند، همچنان در مجموعه آن‌ها حضور دارند.

در مورد آن فرقه‌ای که باعث حوادث اخیر شد بی‌تردید در سطح رهبران آن‌ها، عوامل فسادانگیز - هم فساد اعتقادی و هم غیراعتقادی - از سال‌های سال، مشهود بود و بسیاری از کارشناسان که از نزدیک این جریان را می‌شناختند، چنین حوادثی را پیش‌بینی می‌کردند و هنوز هم پیش‌بینی می‌شود که اگر این تشکل‌ها در همین شرایط موجود باقی بمانند و بتوانند اهداف خودشان را دنبال کنند باز هم در ایجاد فضای درگیری و زحمت و آسیب برای جامعه شیعه تلاش خواهند کرد. بسیاری از افرادی که امروز به‌عنوان رهبران این فرقه به حساب می‌آیند، نه در سیره کنونی و نه در سابقه‌شان، نقطه روشنی از معنویت و دین و اخلاق نمی‌بینید و نه انتصاب آن‌ها به این موقعیت، از بستر طبیعی و شایسته سالارانه صورت گرفته است.



بسیاری از مسئولان این گروه، این حرکت‌های فرقه‌ای را دکانی برای ترویج خودشان یا اطرافیان خودشان قرار دادند، افرادی که نه سواد علمی دارند و نه بعد معنوی خاصی دارند صرفاً به صورت وراثتی و یا از طریق باندبازی، یک منصبی را به ارث بردند و امروز عده‌ای از عوام و جوانان شیعه را به دنبال خودشان می‌کشاند.

من اعتقاد دارم آن چیزی که اخیراً اتفاق افتاد محصول طبیعی فرآیندی بود که چند دهه در این فرقه شکل گرفته بود؛ انشعابات درون این فرقه، نیروهای نفوذی که به تدریج در درون این جماعت وارد شدند و برای خودشان جایگاه درست کرده بودند طبعاً آن حرکت‌ها و اقدامات یک روزی باید به این نتایج می‌رسید که رسید. شما دیدید در اولین عکس‌العمل، رئیس فرقه مجبور می‌شود اطلاعاتی بدهد علیه کسانی که این‌ها بیشترین تبلیغات را در طول سال‌های اخیر به نفع این فرقه داشتند.

خود این برخوردارها یا نشان از نفوذ اخلاق نفاق و دورویی است و یا نشان‌دهنده این است که در رهبری این حرکت‌ها نه تنها انسجام و هماهنگی نیست بلکه اعتقاد هماهنگی هم نسبت به اصول و ارزش‌های خود ندارند. ما اعتقاد داریم بعضی از این فرقه‌ها امروز بهترین سرپل‌های القای انحرافات و انتقال آراء و اندیشه‌های ناصواب و خردستیز و خرافی به بدنه جامعه شیعی ما هستند و اگر برخورد مناسب با این‌ها صورت نگیرد باید در آینده هم باز انتظار چنین پدیده‌هایی را داشت.

البته توصیه به برخورد امنیتی و سیاسی در حیطه صلاحیت و موقعیت بنده نیست بلکه خطابم به محققان، اساتید حوزه و دانشگاه‌ها و به کارشناسان این عرصه است که از روشن‌گری در مورد حقایق کوتاه نیایند. آن کسانی که می‌دانند معارف و اعتقادات این‌ها دارای چه انحرافات است این‌ها تکلیف اجتماعی و فرهنگی و دینی‌شان این است که حقایق را اظهار بکنند و آن کسانی که از سابقه این افراد و ارتباطات درونی و بیرونی این افراد اطلاع دارند وظیفه‌شان این است که آشکارا اعلان کنند و نسل جوان ما را از دام حرکت‌های انحرافی نجات بدهند.

به‌عنوان آخرین نکته باید عرض کنم متأسفانه پاره‌ای از نخبگان و مسئولان ما بدون توجه به تأثیر رفتارشان در درازمدت، گاهی اوقات برای خوشایند دیگران و برای رسیدن به بعضی از نتایج زودرس، حرف‌هایی می‌زنند که در درازمدت سبب می‌شود که جامعه آسیب‌هایش را ببیند.

این را باید بدانیم که تسامح و پرده‌پوشی در مقابل انحرافات و بدعت‌ها، نتایج درازمدتی دارد که گاه به آسانی نمی‌توان از تخریب آن جلوگیری کرد. کشته شدن چند نفر در جریان‌ات اخیر گرچه بسیار سخت بود و انسان واقعاً متأثر می‌شود اما باید توجه داشت که آسیب بیشتر در قربانیان معنوی و فکری این گروه‌هاست که هر لحظه در کمین دسته‌ای از جوانان کم اطلاع و عوام ناآگاه نشسته است. هزاران هزار نفری که متأسفانه جذب این گروه‌ها می‌شوند و گاهی دین خودشان و گاهی خانواده‌های خودشان را از دست می‌دهند و از محیط اجتماعی منزوی شده و غیرفعال می‌شوند و دست به حرکت‌های خرافی و انحرافی می‌زنند، این سیل فجایع معنوی که در زیر پوشش تبلیغات تصوف، اتفاق می‌افتد، چنان است که این حادثه کشته شدن چند نفر انسان بی‌گناه و مظلوم در مقابل آن چندان چیزی نیست و این جا وظیفه اندیشمندان و عالمان است که در صحنه بیایند و با این پدیده‌های نامیمون مقابله کنند.

